



# دبیرستان

چطور از دست قلدرها، گل کلم‌ها  
و تپه مارهای خوش خط و خال جان سالم به در بردم

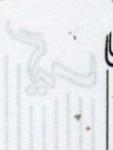
## جیمز پترسون

و

## کریس تبتس

نجمه رمضانی

نمایشگاه مجازی نویسندهای ایرانی



نشر قطره

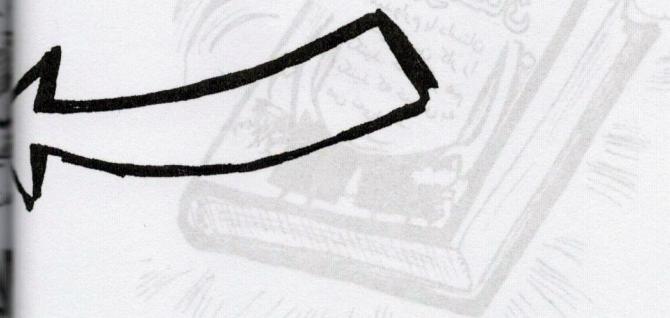


بگذریم، سلام. من ریف کاچادوریان<sup>۱</sup> هستم و اگر پیش از این با من آشنا شده باشید، دیگر باید بدانید که کارها را کمی متفاوت از بیشتر آدمهای دیگر انجام می‌دهم. خوشم می‌آید مقررات را بشکنم. مخصوصاً مقررات احمقانه را، مثل این که کسی حق ندارد توی سالن مدرسه حرف بزند یا این که بچه‌ها در هر صورت، فقط دو بار در روز اجازه دارند به دست‌شویی مدرسه بروند.

نمی‌دانم در تاریخ کتاب سابقه دارد یا نه، اما می‌خواهم بعضی چیزهای را درباره آخر این داستان به شما بگویم. و همین اول کار هم می‌گوییم.

امسال به اردو-مدرسه تابستانی رفتم. اما قبل از این که هشت هفته اردو تمام شود، اوضاع یک کم قاراشمیش شد (باشد، خیلی قاراشمیش) و مجبور شدم زودتر بساطم را جمع کنم و برگدم (درواقع، چند تا از مسئولان اردو آن‌ها را برایم جمع و جور کردند).

شاید جدا شدن غیرمنتظره‌ام بی‌ربط با این وضعیت اضطراری نباشد:



یا شاید آنچه اتفاق افتاد چیزی شبیه این حادثه ناگوار بود:



می شد این شکلی هم باشد:



یا شبیه این یکی تصویر که دهه‌زار  
کلمه حرف توی خودش دارد:

